مرور

چند نکته پیرامون عملیات خیبر در سوم اسفند ۱۳۶۲

از قرارگاه سری نصرت تا نفوذ ۴۵ کیلومتری به خطوط دشمن

■ علیرضا محمدی

اسفندماه یادآور انجام عملیات بزرگ خیبر در سومین روز از آخرین ماه ۱۳۶۲ است. عملیات خیبر در منطقه هور، یک عملیات بزرگ و حساب شده بود که برای آماده‌سازی مقدمات آن، ماه‌ها سعی و تلاش در قرارگاه سری نصرت صورت گرفته بود. عملیات خیبر هرچند منجر به تصرف جزایر مجنون شد اما به هدف نهایی خود که رسیدن به جاده العماره- بصره بود نرسید. نکاتی از این عملیات را پیش رو دارید.

■ **قرارگاه سری نصرت**

طرح تشکیل قرارگاه سری نصرت از سوی فرمانده وقت سپاه، محسن رضایی، ریخته شد. با شروع استراتژی تعقیب و تنبیه متجاوز و ورود به خاک عراق، ایران عملیات رمضان و والفجر مقدماتی را انجام داد که هر دو با عدم‌الفتح رو به رو شدند. لذا فرماندهان سپاه تصمیم گرفتند، عملیات بعدی را در منطقه هور انجام دهند. به این منظور شهید علی هاشمی مأمور شد تا قرارگاه سری نصرت را با رزمندگان بومی خوزستان تشکیل دهد. وظیفه این قرارگاه شناسایی منطقه هور بود. این قرارگاه به قدری سری بود که حتی فرماندهان لشکر از وجود آن اطلاع نداشتند.

■ **عمق منطقه عملیاتی**

عمق منطقه عملیاتی خیبر از دیگر نکاتی است که پیرامون این عملیات مطرح است. رزمندگان باید برای رسیدن به هدف مورد نظر که منطقه‌القرنه بود و جاده‌العماره- بصره از آن عبور می‌کرد، ۴۵ کیلومتر به عمق خاک‌های دشمن نفوذ می‌کردند. در عملیات بزرگ کربلای ۵ نهایتاً باید ۱۵ کیلومتر نفوذ صورت می‌گرفت. یا در عملیات والفجر ۸ صرفاً چند کیلومتر به عمق نفوذ شد. اما در خیبر باید دهها کیلومتر به عمق خاک دشمن نفوذ می‌شد

در عملیات خیبر بعثی‌ها برای اولین بار به شکل گسترده از بمب شیمیایی استفاده کردند که باعث اعتراض‌هایی نسبت به استفاده از اینگونه تسلیحات در مجامع بین‌المللی شد. اما حمایت قدرت‌های بزرگ از رژیم بعث عراق، باعث شد تا این اعتراض‌ها به جایی نرسد و صدام که جری شده بود، بعد از عملیات خیبر همچنان در مقیاس وسیع از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد

و با توجه به آبگرفتگی هور و وجود نیزارهای مرتفع و وسیع، رسیدن به چنین عمقی باید یا به وسیله هلی‌برن صورت می‌گرفت یا به وسیله قایق‌ها که نهایتاً چند گردان توانستند به القرنه برسند و به دلیل عدم‌الحاق دیگر نیروها، این چند گردان نیز کاری از پیش نبردند و دستور عقب‌نشینی صادر شد.

■ **بمباران شیمیایی وسیع**

بمباران شیمیایی وسیع از سوی دشمن، یکی دیگر از نکات عملیات خیبر است. عراق از سال ۵۹ به تناوب از تسلیحات شیمیایی استفاده می‌کرد، اما در عملیات خیبر به شکل وسیعی از این تسلیحات ممنوعه استفاده کرد که منجر به شهادت و مجروحیت تعداد قابل توجهی از رزمندگان شد. بعد از عملیات خیبر اعتراض‌هایی نسبت به استفاده از بمب‌های شیمیایی در جنگ عراق علیه ایران در مجامع بین‌المللی صورت گرفت. اما حمایت قدرت‌های بزرگ از رژیم بعث عراق، باعث شد تا این اعتراض‌ها به جایی نرسد و صدام که جری شده بود، بعد از عملیات خیبر همچنان در مقیاس وسیع از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد.

■ **گشودن جبهه‌های جدید**

قبل از عملیات خیبر به نظر می‌رسید، جبهه‌های جنگ در منطقه استراتژیک جنوب قفل شده است. اما انجام عملیات خیبر نشان داد، هنوز جبهه خوزستان فعال است و می‌تواند غافلگیری‌های بسیاری را به دشمن تحمیل کند. بعد از عملیات خیبر ایران در سال بعد عملیات بدر را باز در همان منطقه هور انجام داد. عملیات والفجر ۸ در سال ۶۴ نیز همچنان در یک منطقه محیرالعقول چون اروند رود صورت گرفت. کربلای ۴ هم باز در اروند بود. کربلای ۵ نیز در منطقه به شدت مسلح شده شلمچه انجام شد. به این ترتیب باید عملیات خیبر را فتح بابی دانست که جبهه‌ها را از رکود خارج کرد و باعث گشوده شدن جبهه‌های جدیدی در تداوم دفاع شد.

روایت‌هایی از فعالیت‌های انقلابی و حضور شهید حسن احمدی دستجردی در گروه شهید چمران در گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید

میدان جهاد برای حسن از کردستان تا لبنان گسترده بود

■ اشرف فصیحی دستجردی

شهید حسن احمدی دستجردی از همرزمان شهید چمران بود که از مسیر فعالیت‌های انقلابی خودش را به گروه دکتر چمران رساند و در نبردهای جنوب لبنان علیه صهیونیست‌ها شرکت داشت. این شهید گرانقدر پس از پیروزی انقلاب مدتی به جبهه کردستان رفت و سپس راهی لبنان شد. اندکی قبل از حمله دشمن بعثی، به ایران برگشت و به جبهه‌های جنگ تحمیلی رفت. شهید احمدی در این جبهه نیز عضو ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران شد. او ماه‌ها در جبهه‌های جنگ حضور یافت تا نهایتاً ۲۶ خرداد سال ۱۳۶۰ و تنها چند روز قبل از شهادت فرمانده‌اش دکتر چمران، به شهادت رسید. آنچه در ادامه می‌آید شرحی از فعالیت‌های این شهید در دوران انقلاب و جنگ تحمیلی است که از زبان زهرا احمدی دستجردی، خواهر شهید روایت می‌شود.

■ **سرباز انقلابی**

دوران خدمت سربازی برادرم شهید احمدی قبل از پیروزی انقلاب و در شهر زاهدان سپری شد. او فعالیت‌های انقلابی‌اش را حتی در دوران خدمت هم دنبال می‌کرد. یکی از مواردی که نقل شده این است که اعلامیه‌های امام را مخفیانه بین سربازان پخش می‌کرد. حسن در فرصت‌های مناسب اعلامیه‌ها را در جیب لباس یا لوازم سربازان می‌گذاشت. آنگونه که خودش نقل کرده است:« فرمانده‌هان متوجه اعلامیه‌ها شدند و احتمال دادم سرنخ‌ها را دنبال کنند و من را بازداشت کنند. من اعلامیه‌های زیادی در خانه اجاره‌ای‌ام در زاهدان داشتم. خیلی زود خودم را به خانه رساندم و تمام اعلامیه‌ها، کتاب‌ها و عکس‌های امام را داخل تنور پیرزن صاحب‌خانه ریختم و رویش را با خاکستر پوشاندم. بعد عکس‌های شاه را به دیوار اتاقم نصب کردم و به پادگان برگشتم. حدسم درست بود. آنها من را بازداشت کردند و تحویل ساواک دادند. ساواک هم من را بازجویی و شکنجه کرد اما چیزی دستگیرش نشد. بعد برای تحقیق راهی خانه‌ام شدند اما نتوانستند چیزی علیه من پیدا کنند.»

حسن چندین بار در دوران سربازی‌اش به دلیل همین فعالیت‌ها بازداشت شد. تا اینکه از طرف امام فرمان رسید ارتشی‌ها پادگان‌ها را ترک کنند که برادرم هم گوش به فرمان امام داد و به اصفهان برگشت و جزو سربازان فراری شد.

■ **بازگشت به زاهدان**

بعد از فرار حسن از محل خدمتش، یک روز دایی‌ام از تهران تماس تلفنی گرفت و گفت در تهران سربازهای فراری را شناسایی می‌کنند و به در منازل‌شان می‌روند و آنها را دستگیر می‌کنند. شما مراقب حسن باشید. ما با شنیدن این خبر یک دلشوره‌ای در دل‌مان به‌وجود آمد و هر بار که زنگ خانه را می‌زدند با دلهره می‌رفتیم ببینیم چه کسی است. امتیاز خوبی که خانه‌مان داشت این بود که دو در داشت که یکی در کوچه اصلی و یکی در کوچه پشت منزل باز می‌شد. ما هم بخاطر همین هر وقت کسی در اصلی را می‌زد حسن را صدا می‌زدیم تا از در پشتی فرار کند که مبادا گیر مأموران شاه بیفتد و بعد که اوضاع آرام می‌شد، حسن به منزل باز می‌گشت.

پس از پیروزی انقلاب، امام فرمان می‌دهد سربازان به پادگان‌ها برگردند. شهید احمدی هم برای ادامه خدمت سربازی به پادگان محل خدمتش زاهدان می‌رود. دوستان حسن تصور می‌کردند او در جریان جنبش انقلابی به شهادت رسیده است برای همین از دیدن او ذوق زده می‌شوند تا جایی که حسن را روی شانه‌هایشان دور پادگان می‌چرخانند. بعد از آن اعلام شد سربازانی که قبل از انقلاب به فرمان امام از پادگان فرار کرده‌اند، مشمول عفو رهبری هستند که برادرم چند روز بعد به اصفهان برگشت. شهید احمدی در فعالیت‌های انقلابی شرکت داشت و در جریان حادثه‌ای که منجر به تسخیر صدا و سیمای تهران به دست انقلابیون شد هم شرکت داشت و در آن حادثه با شلیک گلوله مأموران شاه از ناحیه پا زخمی شد. بعد راهی خانه دایی‌اش می‌شود و آنجا جراحت‌های پایش را درمان می‌کند. او می‌دانست اگر برای درمان راهی بیمارستان شود، مأموران ساواک او را بازداشت می‌کند.

بعد از فرار حسن از محل خدمتش، یک روز دایی‌مان از تهران تماس تلفنی گرفت و گفت در تهران سربازهای فراری را شناسایی می‌کنند و به در منازل‌شان می‌روند و آنها را دستگیر می‌کنند. شما مراقب حسن باشید. ما با شنیدن این خبر یک دلشوره‌ای در دل‌مان به‌وجود آمد و هر آن فکر می‌کردیم مأموران شاه بیایند و حسن را بگیرند

■ **صدای انقلاب**

بهمن سال ۱۳۵۷ بود و نزدیک ۲۲ بهمن همراه مادرم به تهران و به خانه دایی آمدیم. آن زمان خیابان‌های تهران به تسخیر انقلابی‌ها درآمده بود و قرار بود ساختمان صداوسیما هم به تصرف انقلابی‌ها در بیاید. صبح روز بعد که از خواب بیدار شدیم حسن هم به تهران آمد و گفت خبرهای انقلاب را که شنیده نتوانسته در اصفهان بماند. او آن روز راهی ساختمان صداوسیما شد و عصر که برگشت اسلحه‌ای همراه داشت و زانوهایش زخم شده بودند. تعریف می‌کرد تمام خیابان‌های مشرف به ساختمان صداوسیما را به دست نیروهای گارد شاهنشاهی بسته بودند و انقلابی‌ها از روی پشت بام‌های خانه‌های مردم به صداوسیما نزدیک می‌شدند. حسن گفت ساکنان آن خانه‌ها با غذا، آب و چایی از انقلابیون پذیرایی می‌کردند. حسن داشت روایت‌های انقلاب را شرح می‌داد که گوینده رادیو اعلام کرد، اینجا ایران است، صدای ما را از جمهوری اسلامی ایران می‌شنوید... می‌خواست حرفش را کامل کند یک دفعه حرفش عوض شد و گفت: اینجا ایران است و صدای شاهنشاه آریامهر را می‌شنوید. حسن تا این حرف را شنید به یکباره از جا بلند شد و به‌سمت خیابان دوید. اینبار که رفت تا فردایش خبری از او نداشتیم و در شهر یک جنگ تمار عیار بین نیروهای انقلابی و گاردی‌های شاه در گرفته بود. ماهم به‌خاطر درگیری جرئت نمی‌کردیم از خانه بیرون برویم از همه جا صدای تیراندازی و انفجار شنیده می‌شد و نمی‌دانستیم حالا بیرون هم برویم. حسن را از کجا پیدا کنیم. نیروهای امدادرسان انقلابی هم در کوچه وخیابان اعلام می‌کردند، بیایید خون بدهید مجروحین خون احتیاج دارند. و مردم گازهایشان را در کوچه‌ها گذاشته بودند و داشتند برای انقلابیون غذا درست می‌کردند. بچه‌های انقلابی مرتب از روی پشت بام‌ها در حال رفت‌وآمد بودند. فردای آن روز با همت بچه‌های انقلابی مجدد صداوسیما را گرفتند و حسن بعد از ظهرش به منزل بازگشت و می‌گفت: پس از انجام وظیفه آن اسلحه را هم تحویل دادم و آمدم. زمانی که امام به ایران بازگشت، ما در تهران بودیم و برادرم حسن با عده‌ای از دستجردی‌ها به استقبال امام رفتند.

شهید احمدی اولین نفر از راست در لبنان

■ **گروه شهید چمران**

وقتی غائله کردستان از اسفند سال ۱۳۵۷ شروع شد، شهید احمدی داوطلبانه راهی کردستان شد و تا هفت‌ماه در این منطقه ماند و جنگید. برادرم دوست داشت به جبهه مقاومت لبنان بپیوندد تا اینکه یک روز از سوی یکی از دوستانش اطلاع پیدا کرد، گروه چمران قرار است از تهران به لبنان اعزام شوند. حسن با شنیدن این خبر با ما خداحافظی کرد و از اصفهان به تهران رفت و به گروه چریکی شهید مصطفی چمران پیوست و با آنها عازم لبنان شد. در لبنان اول آموزش چریکی دیدند و بعد به نیروهای حزب‌الله لبنان پیوستند تا در عملیات‌ها بتوانند شرکت کنند. حسن چند ماه در لبنان ماند و به واسطه عکس‌هایی که همراه نامه‌هایش می‌فرستاد ما را از حالش باخبر می‌کرد. بعد از ۹ ماه یکی از دوستانش به نام محسن اشراقی به شهادت رسید و حسن به درخواست شهید چمران پیکر شهید را به تهران منتقل کردند و به خانواده‌اش تحویل دادند. خبر تشییع این شهید از تلویزیون پخش و اعلام شد که پیکر او از سوی یکی از همرزمان شهید به کشور منتقل شده است. آنجا من گفتم: ای کاش این همرزم شهید که به ایران آمده برادرمان حسن باشد. آرزوی من درست از آب درآمد و یک روز دیدیم حسن بی‌خبر بدون اینکه تلفن بزند و به ما اطلاع دهد که از لبنان با پیکر دوست شهیدش برگشته است، به اصفهان آمد و ما همه به استقبالش رفتیم. بعد از سلام و احوالپرسی گفت: من یک هفته مرخصی دارم و باید مجدد به لبنان برگردم. اما تقدیر طور دیگری رقم خورد و همان شب جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد. به همین دلیل دکتر چمران از لبنان تماس گرفت و به حسن گفت، دیگر به لبنان نیا و در ایران بمان تا از مملکت خودمان دفاع کنیم. بعد از آن شهید چمران به ایران آمد و حسن همراه گروه دکتر چمران راهی جبهه شد. به یاد دارم تا چند ماه بعد از آن حسن در جبهه بود و بعد از مدت طولانی به مرخصی آمد. در این مدتی که در جبهه بود با تلفن یا نامه با خانواده در ارتباط بود و خبر سلامتی‌اش را داشتیم. حسن غیر از سربازی، هفت‌ماه به جبهه کردستان اعزام شد و ۹ ماه برای آموزش جنگ‌های چریکی و کمک به حزب‌الله لبنان به جنوب لبنان رفت.

■ **یک تکه نان**

یکی از خاطره‌های تلخ شهیداحمدی مربوط به بچه‌های فقیر زاهدانی است که یک لقمه نان برای خوردن نداشتند. خود احمد تعریف می‌کرد:«یک روز از پادگان بیرون آمدم و به ساندویچی رفتم که ناهار بخورم. دیدم بعد از تعطیلی مدرسه حدود ۴۰ دانش‌آموز به طرف سطل زباله کنار مغازه ساندویچی دویدند و سطل را واژگون کردند و بین زباله‌ها دنبال ته مانده غذای مشتریان می‌گشتند. آنها سر تکه‌های غذا با هم دعوا می‌کردند و از گرسنگی زیاد کارشان به کتک کاری رسید. به سمت صاحب مغازه رفتم و خواستم به تعداد بچه‌ها ساندویچ درست کند. بعد دوباره سر جایم برگشتم و در عذاب چیزی که دیده بودم غرق شدم. وقتی صاحب مغازه صدایم کرد که ساندویچ‌ها حاضر شده به سمت بچه‌ها رفتم اما آنها رفته بودند. از آن روز دنیا را سه طلاقه کردم و دیگر یک لقمه غذا به دل خوش از گلویم پایین نرفت و فکر بچه‌های فقیر بودم که بخاطر یک تکه نان چطور باهم درگیر می‌شدند تا شکمشان سیر شود. از صاحب مغازه خواستم ساندویچ‌ها را بین بچه‌های فقیر تقسیم کند و از مغازه بیرون زدم.»

■ **اسیر گرفتن عراقی‌ها**

برادرم از دوران حضور در جبهه‌های دفاع مقدس خاطراتی را به ما تعریف می‌کرد. یکی از خاطراتش در مورد به اسارت گرفتن ۱۰ عراقی بود. می‌گفت:« به خاطر اینکه دوره چریکی را همراه گروه شهید چمران دیده بودم، یک بار به مأموریت شناسایی رفتم. وقتی برای خوردن آب وارد یک کانال شدم دیدم که ۱۰ عراقی همانجا در حال آب خوردن هستند. نمی‌دانستم چه کنم. ۱۰ به یک بودیم که توکل به خدا کردم و فریادزدم تسلیم شید. عراقی‌ها ترسیدند و اسلحه‌هایشان را انداختند داخل آب. طوری وانمود کردم که پشت کانال رزمنده‌های مسلح ایستاده‌اند. به هر حال به خط‌شان کردم و به سمت نیروهای خودی راه افتادم. عراقی‌ها خودخوری می‌کردند که چطور یک نفر آنها را اسیر کرده است. وقتی برمی‌گشتند، فریاد می‌زدم حرکت کنند. وقتی رسیدیم و ماجرا را برای رزمنده‌ها و فرمانده‌مان تعریف کردم همه زدند زیر خنده...».

قاب شهید حسن احمدی در دست مادر شهید

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۴۸

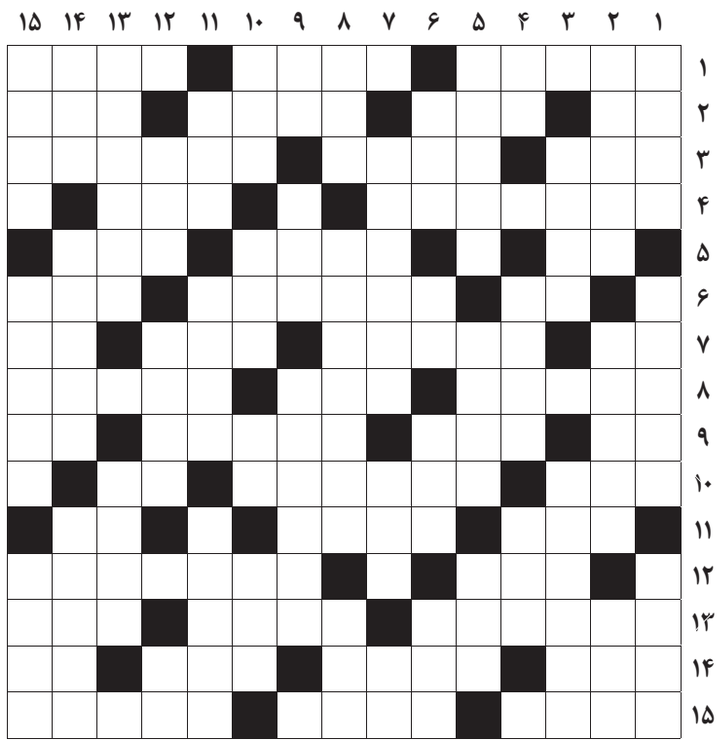

از راست به چپ

■ ۱- مشهورترین شاعر ایتالیایی- آلودگی صوتی- تکیه‌گاه ■ ۲- وصف توخالی- از تعجب هم در می‌آورند- اترار- خیس آذری ■ ۳- انعکاس صدا- وسط و بین- عنصر شیمیایی به کار رفته در لامپ‌های روشنایی ■ ۴- دستگیری متهم- کشک ■ ۵- همسایه تهران- گروه مجهز- دخان ■ ۶- رود فرانسوی- دعا- ملین ■ ۷- پول ژاپن- ساز زهی کوبه‌ای- نقره- ضمیر غایب ■ ۸- شهری در استان هرمزگان- عضو بی‌حس- فقیر و ندار ■ ۹- درخت زبان گنجشک- خبری را با صدای بلند گفتن- باور قلبی- ردیف بافتنی ■ ۱۰- سوره‌ای در قرآن- وکیلی که دادگاه خود برای متهم انتخاب می‌کند- با تاب خود روزآفرین می‌شود ■ ۱۱- از قبایل عرب جاهلی- تفریق- مادر تازی ■ ۱۲- تنه درخت- لباس رزم رستم ■ ۱۳- شروع ورزشی- پارچه ابریشمی- گناه ■ ۱۴- بندری تاریخی و زیبا در جنوب ایران- جودوی چینی- ملیت چخوف- وارونه سو ■ ۱۵- واحد ورزش مشترنی- کیسه کاغذی نامه- بهت

از بالا به پایین

■ ۱- چهارپایان- بوزینه- عصای سالمندان ■ ۲- عقیده‌ها و اندیشه‌ها- فیلمی از رسول ملاقلی پور- مجلس اعیان ■ ۳- مهره شطرنج- کاشف اشعه ایکس ■ ۴- آتش روستایی- بافنده- خانه ■ ۵- وزیر فرعون- گیاه- چیدن محصول ■ ۶- گاوآهن- همراه پت- درس کشیدنی- جنگ‌افزار ورزشی ■ ۷- الکل حاصل از تخمیر مواد قندی- شهری در استان فارس- حرف روسی ■ ۸- سنگینی چیزی- معادل فارسی انرژی- آلت بافندگی ■ ۹- مساوی- جدول محاسبات نجومی- بزرگ‌ترین قسمت معده نشخوارکنندگان ■ ۱۰- بدمنظر- نگهبانی- شراب- از حیوانات درنده ■ ۱۱- لقبی اشرافی در اروپا- نوعی خودرو- ترشح و نشت ■ ۱۲- غبار- پرنده سخنگو- نگهبان گله ■ ۱۳- پایتخت ساسانیان- سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد ■ ۱۴- قطع سینمایی- کمد کشویی- نفت سیاه ■ ۱۵- خودی- مستمری و حقوق ماهانه- نوه اردشیر بابکان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲					۹
	۴		۵	۹				
۹		۲	۴					۱
						۸	۲	
	۷	۱					۴	
				۶			۷	
				۳	۴			
۸	۵							
					۲	۶	۸	

جدول کلمات متقاطع
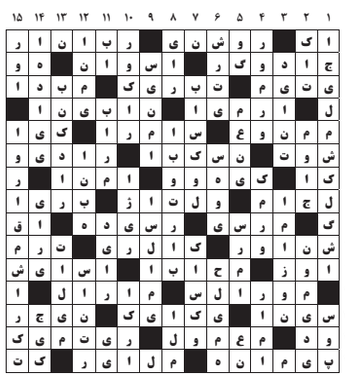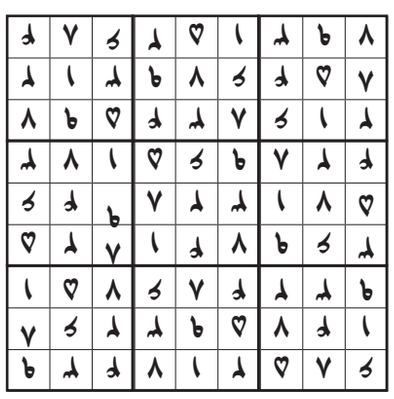
پاسخ جدول شماره ۷۲۴۷